



درآمد

«در نیم قرن اخیر تاریخ کشور ما جریانی ظهور کرد که قصد داشت با تکیه بر اصالت‌های بومی و اعتقادی مردمان این مرز و بوم، هویت مغفول و مورد هجوم آنان را احیاء نماید. بی تردید متفکر بی بدیل شهید آیت الله مطهری از شاخص‌ترین چهره‌های این جریان است و کارنامهٔ پر بار او بر این امر گواه.

شاخص‌ترین این حرکت اصلاحی و احیاگرانه و ساحت و ابعاد آن از جمله محورهایی است که در گفت‌و شنود دکتر غلامعلی حدادعادل با مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای مورد تحلیل قرار گرفته است. شایان ذکر است که این گفت‌و گو در اردیبهشت ۱۳۶۴ و به مناسبت ششمین سالگرد شهادت استاد انجام پذیرفته است.»

«شهید مطهری و احیای تفکر اسلامی»

در گفت و شنود دکتر حدادعادل با رهبر معظم انقلاب

او موفق‌ترین روحانی در محیط فرهنگ جدید بود...

بزند! می‌خواهم این را قرینه بگیرم که ایشان در هنگامی که این جمله را می‌گفتند، مثلاً به یاد دوران مغول بوده‌اند. دوران مغول، برای عالم اسلامی یکی از آن دورانهای فوق العاده سخت است! می‌دانید آنچه که در دوران مغول، عالم اسلام از دست داد چیزی نیست که در ظرف یک قرن و دو قرن و سه قرن امکان برگشت آن باشد، و من شک دارم که آیا تا الان هم ما از لحاظ به دست آوردن منابع اصیل فکری اسلامی که در حمله مغول از دست رفت توفیق داشته ایم که آن را با یک کیفیت جبران کنیم یا نه؟! شاید اگر مغول پیش نمی‌آمد و این همه کتاب و کتابخانه و عالم از بین نمی‌رفت، ما یک چیزهایی امروز داشتیم که اصلاً در سرنوشت جهان اسلام و تمدن اسلامی تأثیر می‌گذاشت. من تصور می‌کنم علت این تعبیر شهید مطهری با توجه به دوره مغول با این خسارت، این باشد که حمله‌کنندگان در دوران مغول مردمانی بودند که جز ملک‌گشایی، آن هم در شکل نیمه وحشی ایش هدف دیگری نداشتند! یعنی می‌خواستند بیایند و سرزمینها را بگیرند، و قصد انهدام فرهنگ، و نابودی فرهنگ قائم در این کشور را نداشتند. دلیلش هم این است که بالاخره خودشان به این فرهنگ گرویدند، هم مسلمان شدند و هم تعدادی از آنها شیعه شدند، و ما می‌دانیم که آثار فرهنگی «الجایتو»، «گوهرشاد»، «گنبدسلطانیه» و بقایای خانواده مغول و تیمور در ایران الان است. یعنی آنها آمدند اینجا برای اینکه آب و خاک را بگیرند، که خوب نتیجتاً در آن کشتار و خونریزی، نابودی فرهنگ و فرهنگیان هم وجود داشت. در حالی که مهاجمین غربی، که بعد از آغاز مشروطیت در ایران (باید گفت: از ناکامی مشروطیت در ایران!) که نظر شهید مطهری هم قطعاً، از شیوع نهضت مشروطیت نیست، بلکه از شیوع شکست مشروطیت است، از آن لحظه‌ای که معلوم شد مشروطه یک دام برای این ملت بود، نه یک نهضت انقلابی (تا شهریور ۲۰، دوران اوج سلطه تفکر و فرهنگ تمدن غربی است، که با چراغ و به قصد انهدام فرهنگ آمده بود و گزیده‌ترین کالاها را هم نابود و منهدم می‌کرد و می‌برد. یعنی فرق بین مغول و این مهاجمین قرن بیستم، فرق بین یک اقوامی بود که با گیجی و غفلت وارد

یعنی حضرت تعالی همه اینها را مجموعاً در خدمت آن احیای تفکر اسلامی می‌دانید، مانند ابعاد یک چند وجهی که کل آن احیاء تفکر اسلامی است؟

یعنی آن شخصیتی که می‌تواند به عنوان یک مصلح، و یک متجدد به حساب بیاید این شخصیت طبعاً این ابعاد را باید داشته باشد. شما کاملاً با چهره‌های معروف نوآور جهان اسلام آشنا هستید و می‌دانید که اینها غالباً یک جاهایی اشتباه کرده‌اند. معارف اسلامی را نفهمیده‌اند. بعضی به دام شرق افتادند، بعضی به دام تفکرات غربی و بعضی هم به دام تفسیر به رأی‌هایی از اسلام افتادند، مثل بعضی از متفکرین هندی. همانطور که می‌دانید تفسیرشان طوری بود که خود سید جمال الدین اسدآبادی را به عکس العمل و مقابله وادار کرد و اینها همه‌اش در اثر عدم آشنایی با معارف اسلامی بود. لکن این بزرگوار این آشنایی را به طور کامل داشت.

آقای مطهری را گاهی بنده به دیده بان اعتقادی اسلام تشبیه می‌کنم، از بعضی جهات و خصوصیات که ایشان داشتند. یک دیده بان در جبهه، کارش این است که خطرها را شاید زودتر از بقیه تشخیص می‌دهد و می‌بیند، و بنده معتقدم که ایشان تخصصی داشتند در خطرشناسی، و از جمله صحبت‌هایی که از ایشان شفاهاً شنیده‌ام، و در جایی ندیده‌ام که نوشته باشند، این جمله است که ایشان می‌فرمودند که، فاصله زمانی بین مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰ در ایران، خطرناک‌ترین دوران برای اسلام بوده (از آغازی که اسلام به ایران آمده، تا امروز) است. ایشان معتقد بودند که هیچ دوره‌ای برای اسلام خطرناک‌تر از این دوره (در ایران) پدید نیامده! من می‌خواستم که نظر جنابعالی را درباره این اعتقاد ایشان بدانم، و اگر شما هم به آن معتقدید، نظر خودتان را بیان کنید، یعنی تحلیل کنید که چرا مرحوم مطهری چنین عقیده‌ای داشت؟

البته خوب، شهید مطهری تاریخ را خوب می‌دانست و دوره‌های مختلف تاریخی کشور ما را بعد از اسلام، ایشان یقیناً مطالعه کرده بود و می‌دانست و ایشان آدمی هم نبود که بی حساب و بی مطالعه حرف

حدادعادل: جنابعالی می‌دانید که آقای مطهری یک شخصیت عظیم بودند و شخصیت ایشان ابعاد گوناگونی داشت. ایشان در درجه به عنوان یک روحانی مبارز شناخته شده بودند، فقیه بودند، سوف بودند، استاد دانشگاه بودند، خطیب و اهل منبر بودند. برای بسیار معتنم است که نظر جنابعالی را در این خصوص بدانم که بر شما تأثیر کدامیک از ابعاد شخصیت ایشان در جامعه ما بیش به ابعاد بوده و در درجه اول شما وقتی نام آقای مطهری به میان می‌آید، ذهن‌تان به سراغ کدامیک از جنبه‌های شخصیت آقای مطهری می‌افتد؟

آیت الله خامنه‌ای: تصور من این است که مرحوم آیت الله مطهری به نیت یکی از چهره‌هایی که در احیاء تفکر اسلامی بیشترین نقش را داشتند، و جزو یکی از پرچمداران این پیش نوین اسلامی، و طرح ریز اسلام در فضای فرهنگ امروزی جهان باید بشمار بیاید! تصور می‌کنم که می‌دانیم از صد و بیست و سی سال پیش به طرف متفکرینی پیدا شده‌اند که اینها در صدد طرح دوباره اسلام، طرح کردن معارف اسلامی در میان هیاهوی تبلیغاتی فرهنگ غربی (که فرهنگ جدید و مدرن به حساب می‌آید) بودند، که از قبیل شخصیت‌های معروف که مثل سید جمال الدین شناخته شده‌اند، رانسلهای امروز به عنوان مصلحین اجتماعی و مبارزین بزرگ و راه‌های فکری و سیاسی انقلابی اسلام می‌شناسند، که همه این توصیات را شما در سید جمال الدین مشاهده می‌کنید! بزرگ سید جمال در مبارزه سیاسی او نبود، بلکه هنر بزرگ او در بود که اسلام را به عنوان یک دین زنده، به عنوان یک مایه زندگی و عنوان یک مکتبی که یک نظام اجتماعی در خودش دارد، دوباره حیات می‌بخشد. تمام تلاش سید جمال و حرکت او در آفاق اسلام، از تا غرب برای همین بود که می‌خواست این دوباره نگری به اسلام جوامع اسلامی زنده کند، و آن حالتی را که گذشت سالیان دراز ناکار صاحب نظران اسلامی تحمیل شده بود (حالت خمودگی) از بین ببرد.

می شدند، با آن مردمی که با آگاهی و هوشیاری و به قصد بهدام مراکز اصلی می آمدند.

عد از شهریور ۲۰ را هم بایستی یکی از فصول مهم این دوره انست، یعنی اگر چه که دوران رضاخان در این مملکت مثل یک بولدوزر بود (رضاخان تمام زیبایی ها و ظرافت ها را همین طور بی مهابا خراب می کرد) برای خنثی کردن پیشه های اعتقاد، که بعد از آن ویرانی دوران رضاخان، هنوز بر خاک مانده بود، یک حرکت ظریف تری لازم بود که در این می و شش سال بعد از ۱۳۲۰ به تدریج بوجود آمد و واقعاً پدر متفاد و فرهنگ و معرفت را که بعد از آن انهدام رضاخانی هنوز مانده بود، داشت، دانه، دانه از خاک بیرون می کشید و بود می کرد و از بین می برد، لذا این قسمت هم بایستی جزو ن دوره محسوب شود.

نده تصور می کنم علت اینکه آقای مطهری گفتند، تا مهریور ۲۰، به این معنا نیست که بعد از شهریور ۲۰، آن نیت قسدی که غرب و شرق، و غرب زده ها و شرق زده ها و حتی بیئت حاکمه، در مقابله با اسلام داشتند، فرقی کرده بود، بلکه شاید به این اعتبار بود که بعد از شهریور ۲۰، یک موجی برای مبارزه با آن غرب زدگی و شرق زدگی در بین مسلمانها متفکرین اسلام پیدا شد که به دلیل تحولات سیاسی بعد از شهریور ۲۰ امکان نمود پیدا کرد. مثلاً شاید آقای مطهری کر یک متفکری را که حرفی برای گفتن دارد، در ۱۳۱۷ و ۱۳۲۲

ر نظر می گرفتند، این متفکر در ۱۳۲۲ دستش باز تر بود در اینکه فح حمله بکند، تا در ۱۳۱۷ (به دلیل آن حوادث سیاسی) یعنی این حرف فقط بر اساس جنبه های فرهنگی و فکری نیست، بلکه امکانی نه برای مبارزه هم (که قبل از شهریور ۲۰ کمتر بوده و بعد از شهریور ۲۰ بیشتر) وجود داشته، شاید مورد نظر ایشان بوده. قیناً نظر ایشان به یک بخش هایی از فارغه هایی است که قبل از ۱۳۲۰، بعد از این تاریخ وجود دارد. بودن شک دوران اختناق هست و شاید هم علت همین باشد که در دوران رضاخان، به اصلاح انهدامی وجود آمد که بدون آن قلدری و آن به اصطلاح قاطعیت در ضلالت، بیکان نداشت بوجود بیاید! یعنی اگر سیاستهای بعد از ۱۳۲۲ می خواست قبل از این تاریخ اعمال بشود، ممکن بود اثر کار رضاخان را در طول ۵۰ سال بوجود بیاورد. رضاخان آمد و قلدرانه، همه آن به اصطلاح بناهای فرهنگی و اخلاقی و اعتقادی و اینها را بران کرد (این تفاوت ممکن است وجود داشته باشد). البته این اداتان هست که در دوران رضاخان شعله مبارزه خاموش تر از بعد از رضاخان نبود! یعنی در دوره رضاخان نهضت عظیم گوهرشاد را داریم. نهضت مدرس را داریم. مرحوم حاج آقا حسین قمی را داریم. همین طور حرکاتی که در قم وجود داشت و... (نهضت غیراسلامی هم در زمان رضاخان کم و بیش بوده).

لی ای حال در توجیه نقطه نظر مرحوم شهید مطهری می توانیم وی این تکیه کنیم که دوران تهاجم فرهنگی غرب (که همراه با تهاجم سیاسی و اقتصادی، و طبعاً فرهنگی و اینها بود). خطرناک تر دوران مغول بود! به خاطر اینکه مهاجمین هوشیارتر، آگاه تر و به صلاح های لازم مسلح تر بودند و لذا این فکر، فکر درستی است، خوب حمداله که در سایه تلاش خود این شخصیت عزیز و شخصیت هایی قبیل ایشان و تحرک عظیم این انقلابی که بوجود آمد، در مقابله با بن تهاجم، بحمداله ده صد ساله در دوران کوتاهی پیموده شد. خصوص این تعبیر آقای مطهری باید عرض کنم، تا جایی که من ادم هست منظورشان مبارزه سیاسی نبود، بلکه همان جهات فرهنگی بود، و شاید علت این که ایشان روی دوران قبل از شهریور ۲۰ (حالا با یک کمی این طرف، آن طرف، چون در تاریخ نمی شود خط کشید و خیلی دقیق یک روزی را مبدأ یک تحولی قلمداد کرد) تکیه می کردند و بعد از آن خطر از نظر ایشان کم شده بود، شاید این باشد نه در آن فاصله خیلی از متفکران اسلام با مشاهده این جریانات شرقی و غربی، و سموم فرهنگی که از راه های مختلف وارد این بدن شده بود، به فکر افتادند که باید یک حرفی تازه ای بزنند (به برمایش شما یک احیایی باید در تفکر اسلامی صورت بگیرد.) و ایشان را از زبانی می کنید؟

به نظر من مرحوم مطهری با دو ابزار، با دو وسیله می توانست تفاهم و نزدیکی بین دو قشر روحانیون و تحصیل کرده های جدید را بوجود بیاورد: یکی تلاش عملی، دیگری غنای شخصیت خود ایشان.

متفکرین به فکر افتادند که یک راه های چاره ای بیاندیشند. سؤال دیگری که در این فرصت می توان مطرح کرد، نقش شهید مطهری در خنثی کردن این توطئه خطرناک جدایی روحانی و دانشگاه است. حضرت تعالی می دانید که یکی از آن مبانی قلع و قمع رضاخانی بود که بین این دو قشر جدایی بیندازد. این همان نکته ای است که امام بزرگوارمان از روز اول بر آن تأکید کردند و همواره هم تأکید می کنند! و اگر کسی تاریخ این پنجاه سال اخیر را بخواند می بیند که یکی از دامهای قوی رضاخان همین بود که این دو قشر را به هم بدبین کند، و تا حدود زیادی متأسفانه موفق شده بود. بنده خودم که دانشجوی دانشگاه بودم، از آن روزی که وارد دانشگاه شدم و حتی قبل از اینکه وارد دانشگاه بشوم، هر وقت می خواستم از آن فضایی که ما را از اسلام دور می کرد به اسلام پناه برده، و سراغ روحانیت بروم، نزد اولین کسی که می رفتم شهید مطهری بود! و مثل من هزاران غریب در آن دیار بودند که سراغ آقای مطهری می آمدند، چون ایشان برای دانشجویان از بسیاری از روحانیون دیگر آشناتر بودند. و در واقع راه را باز می کردند. آغوش را باز می کردند. اکنون می خواستم بدانم نظر جنابعالی در نقشی که آقای مطهری در خنثی کردن این توطئه خطرناک جدایی روحانی و دانشگاهی داشتند، چیست؟ و ایشان در مقابل این توطئه چه کردند و چگونه ایشان را ارزیابی می کنید؟ این یکی از نقاط برجسته شخصیت شهید مطهری است. به نظر من

مرحوم مطهری با دو ابزار، با دو وسیله می توانست تفاهم و نزدیکی بین دو قشر روحانیون و تحصیل کرده های جدید را بوجود بیاورد: یکی تلاش عملی، و دیگری غنای شخصیت خود ایشان. از لحاظ تلاش عملی، خوب ایشان در دانشگاه درس گرفتند، با دانشجویها انس پیدا کردند، در مجامع تحصیل کرده ها، مهندسین، پزشکان، شرکت کردند، و یک قطب و ملجأ و پناهی برای تحصیل کرده های جدید شدند. همانطور که شما در مورد خودتان احساساتتان را بیان کردید، واقعاً همین طور بود. ایشان موفق ترین چهره روحانی در میان محیط های فرهنگ جدید بود! و در دانشگاه ها و حول و حوش دانشگاه ها (مثل تحصیل کرده ها و فارغ التحصیل ها) موفق ترین چهره بود! یعنی هیچ کدام از این چهره های تقریب بین روحانی و دانشگاه به قدر ایشان در این جهت موفق نبودند، و ایمان آن تحصیل کرده های جدید را جلب نکردند.

دومین وسیله، غنای شخصیت خود ایشان بود. می دانید یکی از چیزهایی که بین این دو قشر را جدا کرده بود، این بود که این دو قشر را نسبت به هم بی اعتماد کرده بودند! اصلاً آنچه را که او بلد بود سواد به حساب نمی آوردند، علم نمی دانستند! روحانی، در عرف و فرهنگ غربی تزییق شده به یک عده ای از تحصیل کرده های ما، یک عنصر بی سواد و پرمدهایی به حساب می آمد که اصلاً تضییع وقت بود که انسان با او بنشیند، حرف بزند، یا خودش را به او نزدیک کند! یعنی او را اصلاً قابل نمی دانستند! متقابلاً، تحصیل کرده حوزه علمیه هم تحصیل کرده های دانشگاهی را با همین چشم نگاه می کرد، و علاوه بر اینکه آنها را بی دین می دانست، جاهل و عامی می دانست، یعنی اهل علم و عوام یک تقسیمی بود که در حوزه های علمیه، یعنی مردم دنیا دو قسم بودند، یک قسم اهل علم و یک قسم عوام. اهل علم یعنی آنکه تحصیل کرده حوزه است، و عوام همان کسی است که تحصیل کرده حوزه نیست. حالا تحصیل کرده هر جای دیگر هم می خواهد باشد.

دو قشری که هر دو اهل علمند، هر دو اهل تحصیلاتند، هر دو با مغز و با تفکر و تعقل سروکار دارند، و همدیگر را بی سواد می دانند، شما طبیعی است که فرض کنید اینها اصلاً به هم نزدیک و با هم آشنا نشوند. ایشان در این اواخر یک درس فلسفه تاریخ داشت، که خوب یک عده ای از افراد صاحب نظر و اساتید در آن شرکت می کردند (خود ایشان برای من نقل کردند که دو تا درس داشتند، می گفتند یکی از دانشجویها شرکت می کنند و دیگری را اساتید) فلسفه هگل را مثلاً ایشان آنچنان قوی و خوب فرا گرفته بود (با آن قوت علمی که داشت) که خوب کسانی که در این رشته ها و در این مقولات کار می کردند شخصیت ایشان را و ارزش ایشان را درک می کردند. پس شخصیت علمی و قوی مرحوم شهید مطهری هم بیشترین تأثیر را در نزدیکی این دو قشر داشت. یعنی وقتی که تحصیل کرده های جدید نگاه می کردند، می دیدند که یک روحانی عالم متفکر فاضلی مثل آقای مطهری در مقابل خودشان دارند. از طرفی وقتی که در حوزه های علمیه (که خوب شخصیت آقای مطهری در حوزه ها برای بیشتر افرادی که در حوزه ها بودند واضح بود) می دیدند ایشان دل به قشر تحصیل کرده جدید بسته و با آنها سروکار دارد، آنها هم یک حالت تقارب و تفاهمی برایشان بوجود می آمد. بنابراین آقای مطهری نه فقط با ابزارها و طراحي ها (به اصطلاح ابتکار و تدبیر خودش) توانست این تقارب را بوجود بیاورد، بلکه با شخصیت خودش بیشترین سهم و نفع را در این کار داشت.

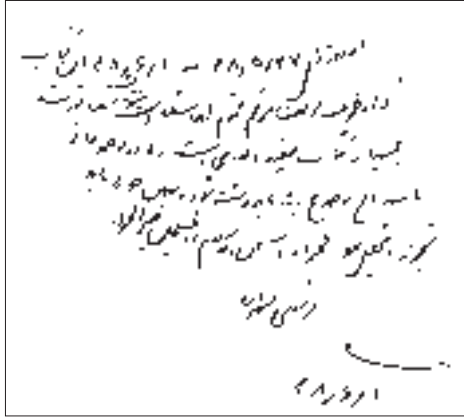
در اینجا شاید جای این باشد که سؤال کنم (گرچه شاید پاسخ این سؤال تا حالا معلوم شده باشد) به نظر شما علت چه بود که ضداً انقلاب در آغاز پیروزی، استاد مطهری را به عنوان نخستین چهره از روحانیون بزرگ برای ترور انتخاب کرد؟

اعتقاد مرحوم مطهری به نقش نهاد روحانیت (منهای اشتباهاتی که ممکن است این، یا آن شخص روحانی داشته باشد) یکی از خصوصیات ویژه آن بزرگوار بود. این جمله «اسلام منهای روحانیت»



بود (با هم بیتوته کرده بودیم) دیده بودم اهل تهجد بودند و نماز شب با حالی می خواندند. بر محیط خانوادگی ایشان هم یک صفا و معنویتی حاکم بود که این بر اثر همان حالت معنوی ایشان بود و

نه واقعاً و نه به طور کامل در ذهنهای کسانی که مشتبه بودند، پاک شده، این هنر آقای مطهری بود که، اولاً درک کرد که، هدف آن سنانی که داشتند یک سری حرفهایی را می زدند، همین اسلام نهایی روحانیت است. یعنی می خواهند اسلام بدون مفسر و عالم اختصاصی به اسلام وجود داشته باشد، تا راه برای تعبیر و توجیه باز باشد. ثانیاً این طرز فکر را شجاعانه و صریح رد کرد. در مورد ترور ایشان هم البته من نمی توانم مطمئن باشم که ضدانقلاب با یک معرفت کامل دنبال این مسئله رفته و به طور حساب شده این قضیه پیگیری کرده بود. خوب آن روز یقیناً به هر یک از چهره های معروف مؤثر روحانی دست پیدا می کردند این کار را انجام می دادند، اما اگر گاهانه به سراغ این انتخاب رفته باشند، حتماً باید گفت که درست هم میمید بودند! مرحوم شهید مطهری برای حفظ تداوم خط اسلام، غلبه آن بر این انقلاب عنصر مؤثری بود. از همان ابتدایی که این انقلاب داشت پیروز می شد و حتی قبل از پیروزی، عده ای بودند که صراً می خواستند صفت اسلامی را از این انقلاب بگیرند! و بعد از آن هم که انقلاب به پیروزی رسید از اولین لحظات، کسانی بودند که در بین خط حرکت می کردند، و کسانی هم که این فکر را داشتند، همه جزو آن بی اعتقادات و ملحد های آشکار و صریح نبودند، بلکه کسانی هم بودند که «علی الباطن» به هیچ وجه نمی توانستند تفکر اسلام، هم آن تفکر فقهاتی اسلام را تحمل کنند! طبیعی است که آقای مطهری با حساسیتش، با آگاهی و با بصیرتش، و با علم فراوانش با آن حالت خاص، و به تعبیر شما خط شکنی) باید گفت در مقابل



یادداشت شهید مطهری در ابتدای کتاب «مسئله انقلاب در هندوستان» تألیف و ترجمه رهبر معظم انقلاب.

خانواده ایشان (همسر محترمشان و فرزندانشان) همگی یک حالت معنوی و یک توجهات عرفانی و معنوی دارند و اصلاً محیط خانواده شان اینطوری است، که آن ناشی از توجهات این بزرگوار است! تربیت های رجال معنوی که روی ایشان اثر داشته، برایشان خیلی جالب بود! مثل مرحوم میرزا علی آقای شیرازی، که عکس این مرحوم را در اتاقشان زده بود، و با یک حالی هم از میرزا علی آقای یاد می کرد. من به حال آقای مطهری غبطه می خورم، چرا که واقعاً این لطفی که خداوند در حق ایشان کرده، یک چیز عجیبی است! مثلاً زمانی که ایشان به قم می رود، در اوائل کار یک استاد ی مثل امام خمینی را پیدا می کند. خوب کمتر کسانی بوده اند که توانسته باشند در آن برهه از زمان از این سرچشمه مواج صفا و معنویت و عرفان و حکمت، آن طور استفاده بکنند که مرحوم شهید مطهری (رضوان اله تعالی علیه) کرد! هم، همه شرحش را خود ایشان بیان کردند، بعد درس مرحوم طباطبایی و انس طولانی با ایشان. استفاده از مرحوم میرزا علی آقای شیرازی. استفاده از مرحوم قوچانی (آقا نجفی) و...

در مورد آقانجفی باید عرض کنم، اول بار سیاحت غرب را ایشان (مرحوم شهید مطهری) به من معرفی کردند. چون کتاب سیاحت شرق حال زندگی این مرحوم (آقانجفی) است. و سیاحت غرب هم، همان اصطلاحات عرفا، و به اصطلاح مربوط به تصورات عالم بعد از مرگ و برزخ و اینها است که ذکر کرده اند، که ایشان معتقد بود، مرحوم آقانجفی سیاحت غرب را از روی خیالات ننوشته، بلکه از روی مکاشفه نوشته است.

مرحوم آقانجفی به قم می رفته و با آقای مطهری هم حجره می شد. آقای مطهری هم ظاهرآ مثل اینکه سال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۸ (در این شک دارم) به قم می روند. ایشان می گفتند، ماه رمضان که می شد (که معمولاً ماه رمضان اهل علم در شهرهای خودشان هستند، منبر می روند، نماز جماعت مفصل می خواندند و مردم به اینها توجه دارند) آقانجفی با آن وجهه و اعتباری که در قوچان داشت، از آنجا می آمد قم و در مدرسه دارالشفاء با من هم حجره می شد (حالا شاید هم مثلاً در اتاق نزدیک ایشان بوده! لکن بنده به نظرم می آید که در اتاق آقای مطهری بود).

این خیلی جالب بود! زیرا رابطه بین آقانجفی و آقای مطهری را اول بار است که می شنوم. در ایام عید امسال فرصت کردم، کتاب سیاحت شرق را خواندم. و دقیق هم خواندم. پیش خود گفتم که ای کاش این فرصت را می داشتم و آقانجفی را با این شخصیت ظریف و دقیقش می دیدم. و گاهی پیش خودم می گفتم که ای کاش مثلاً یک وقت از آقای مطهری پرسیده بودم که این شخص را دیده است یا نه؟ چون فکر می کردم که باید این آدم برای آقای مطهری هم خیلی جالب باشد.

حالا یک چیز جالب تری برایتان بگویم! مرحوم آقانجفی در این کتاب از چند تا رفیق اسم به میان آورده، مثل رفیق اصفهانی و... از جمله از رفیقی یاد می کند که من الان درست یادم نیست (گویا رفیق سرخسی است). آقای مطهری می گفت که احتمالاً آن رفیق، پدر من است (یعنی پدر آقای مطهری) که با ایشان دوست و معاشر بوده. همه اینها را هم دیده بود؟

بله دیده بود! یعنی خدای متعال به ایشان لطف کرده بود و آن طور اساتید، شخصیتها و بزرگانی را که انسان خیلی کم اتفاق می افتد که مثلاً در مدت عمرش یکی دو تا از اینها را ببیند، ایشان همه اینها را دیده بود و الحمداله توفیقات الهی از همه جهت نصیب این بزرگوار بود.

این نکته که فرمودید احوال روحی و معنوی ایشان، شاید برای خیلی

مرد بسیار دقیق و ظریفی بود و به شدت تحت تأثیر هیجانانگیز عرفانی و معنوی قرار داشت. با دیوان حافظ و اشعار عرفانی مأنوس بود. با قرآن زیاد مأنوس بود. تصور می کنم اینطور بود که هر شب ایشان یک مقداری قرآن نمی خواند نمی خوابید!



وطنه ها، و مثلاً حرکت های ضد اسلامی و مودیانه (با حساسیتش روی التناظر و حرکت التناظر که حرکت التناظر یکی از خطرناک ترین حرکات در اینگونه مواقع است. یعنی هنگامی که نهضت به پیروزی می رسد تازه نوبت تعبیر و توجیه های علی الظاهر اسلامی و ملی الباطن غیر اسلامی است که همین التناظر معنا می دهد) یک خطر بزرگی برای همه این جناحهای منحرف بود! جبهه متحد کفر و نفاق و الحاد و استکبار و اینها اگر می خواستند انسانی را که از همه سوابق مانع بزرگی در مقابل آنها محسوب می شود و دستشان هم راحت به او می رسید پیدا کنند، آقای مطهری بود.

بر ابعاد شخصیت این بزرگوار، آن جنبه عرفانی و اخلاقی ایشان هم ایستنی مطرح بشود، که خوب واقعاً فصول بسیار شگفت انگیز در زندگی این شهید عزیز دارد.

ایشان یک چنین روحی داشت. مرد بسیار دقیق و ظریفی بود و به شدت تحت تأثیر هیجانانگیز عرفانی و معنوی قرار داشت. با دیوان حافظ و اشعار عرفانی مأنوس بود. با قرآن زیاد مأنوس بود. تصور می کنم اینطور بود که هر شب ایشان یک مقداری قرآن نمی خواند نمی خوابید! البته این را من در تعدادی از سفرهایی که با ایشان به مشهد داشتم یا با هم به فریمان رفته بودیم، یا در مشهد که با ایشان

از کسانی که ایشان را (یا در در کلاس فقط دیده بودند یا از بعضی نوشته ها) شناخته اند، خیلی قابل تصور نباشد که آقای مطهری تا چه اندازه ظریف و پرچوش بود و از لحاظ روحی، لطیف. بنده گاهی آقای مطهری را برای دوستان اینطور تعریف می کنم و می گویم: آقای مطهری از دور به منظر شبیه بود (خیلی آهنبین) از میانه راه، به فلسفه و حکمت شبیه می شد و اما از نزدیک عین عرفان بود! و واقعاً انسان برایش قابل توجه است که تصور کند یک کسی که مثلاً آن ظرافتهای فلسفه هگل را با پتک منطق آن طور سخت می گوید، منبر هم می رود و برای حضرت امام حسین (ع) روضه می خواند، و خودش سر منبر در حالی که شاید استادان دانشگاه و دانشجوها هم پای منبر او باشند، شروع می کند روضه حضرت قاسم را می خواند. و بعد وسط روضه می خواند که:

بر فرس تندرو هر که تو را دید گفت

برگ گل سرخ را باد کجا می برد؟

بعد هم شروع می کند زار زار گریه کردن! این بعد، همان طور که می فرمایید شاید برای ایشان همان سرچشمه اصلی کلید توفیق بوده.

به هر حال آقای مطهری شخصیت انصافاً جامع و کاملی بود و جزو نادرترین شخصیت هایی است که همه این ابعاد مختلف در وجود ایشان بحمداله جمع بود.

حالا که این را فرمودید بد نیست از حضرتعالی بپرسم، اگر تقدیر چنین بود که آقای مطهری به شهادت نمی رسید، در این صورت به نظر شما با تجربه و شناختی که شما از جمهوری اسلامی و انقلاب دارید مناسب ترین مسئولیت برای ایشان چه مسئولیتی بود؟ اولین چیزی که طبعاً از مرحوم مطهری «رحمت اله تعالی علیه» به ذهن می آید، ابعاد فرهنگی و شخصیت ایشان است. خوب اگر ایشان بودند، یک کلیدی برای گنجینه های فرهنگ اسلامی بودند. می توانستند سیاستگزار و خط دهنده و مسئول بخشهای عظیمی از فرهنگ اسلامی این جامعه باشند!

علی ای حال مرحوم شهید مطهری اگر امروز می بود من فکر می کنم مناسب ترین جا برای ایشان ریاست جمهوری بود، که با آن ابعاد عظیم شخصیت یک حکیم، یک فیلسوف، یک فقیه، رئیس جمهور یک نظام می شد و این خیلی برای این نظام ارزش داشت، و ما می توانستیم به وجود او در دنیا افتخار کنیم، و این بزرگوار واقعاً می توانست یک نمود خوبی برای این نظام باشد.